

ایوب



1-2 آیا فکر می‌کنید که شما صدای همه مردم هستید؟ و اگر بمیرید، حکمت هم با شما می‌میرد؟ 3 اما بدانید که من هم به اندازه شما عقل دارم و از شما کمتر نیستم. چیزهایی را که گفتید هر کسی می‌داند. 4 در گذشته، هرگاه نزد خدا دعا می‌کردم، او دعای مرا اجابت می‌فرمود، اما اکنون، در حالی که گناهی ندارم، حتی دوستانم به من می‌خندند و مسخره‌ام می‌کنند. 5 آنهایی که آسوده و آرامند به مصیبت‌زدگان توهین می‌کنند و به افتادگان لگد می‌زنند. 6 اما خانه دزدان و کسانی که خدا را خشمگین می‌سازند، در امان می‌باشند. آنها به قدرت خود متکی هستند نه به خدا. 7-9 چیزهایی را که شما می‌گویید، اگر از حیوانات پرسید، به شما می‌آموزند. اگر از پرندگان سؤال کنید، به شما جواب می‌دهند.

نباتات زمین برایتان بیان می‌کنند؛ و حتی ماهیان به شما می‌گویند که دست پر قدرت خدا همه چیز را آفریده است. 10 زندگی هر موجود زنده و نفس تمام بشر در دست اوست. 11 همان‌طور که با زبان مزه غذاهای خوب را می‌چشیم با گوش هم کلام حقیقت را تشخیص می‌دهیم. 12-13 اشخاص پیر دانا هستند، اما خدا دانا و تواناست. اشخاص پیر بصیرت دارند، ولی خدا دارای بصیرت و قدرت است. 14 آنچه را که خدا خراب کند، هیچ‌کسی نمی‌تواند آباد نماید. اگر خدا کسی را به زندان بیاورد، کسی نمی‌تواند او را آزاد کند. 15 هرگاه باران را متوقف سازد، زمین خشک می‌شود و اگر توفان را بفرستد، زمین را زیر آب غرق می‌کند. 16 بلی، خدا دانا و تواناست و اختیار فریب‌دهندگان و فریب‌خورندگان در دست اوست. 17 او حکمت حاکمان را از ایشان می‌گیرد و کارهای رهبران را مانند احمقان می‌سازد.

یک مرد باگیری و یک مرد عادل وجود داشت. هر دو به دنبال خدا بودند. شخصی عادل چیزی برای ارائه داشت. او زندگی خوبی را پشت سر گذاشته است. او به مردم های فقیر کمک کرد. او تمام زندگی خود را برای خدمت خدا داده بود... بیشتر از سایر انسانها. در کنار آن یک مرد باگیری قرار داشت. او متفاوت از شخصی مذکور بود. او کارهای خوب که می‌تواند نشان داد نداشت. او تمام زندگی خود را برای خود و برای منافع خود کار کرده بود. او تا جایی که می‌توانست، تقلب کرد. هیچ فکری در مورد خدا نداشت. و با این حال این باگیری بخشش گرفت در حالی که انسان عادل باید دست خالی برود. چگونه این عدالت است؟ این عدالت خداست! از اول می‌خواهید فریاد بزنید. نه، نه! خدا مظهر عدالت است! خدا این کار نعادلانه نکرد! ما از انسان چنین اقدام نعادلانه ای را انتظار داریم. اما نه از جانب خدا! و با این حال عمل خدا همیشه کاملاً متفاوت از انتظار ما است. در حقیقت، خدا همیشه کاملاً متفاوت از تصور ماست. کتاب ایوب می‌خواهد این کار خدا را که بالاتر از فکر انسان است اعلام کند. یهودیان که در زمان ایوب زندگی می‌کردند، قاطعانه در فکر مذهبی آن زمان لنگر انداختند. این تفکر کاملاً منطقی بود و مانند این موارد پیش می‌رفت: اگر شخصی کار بد انجام می‌داد، خدا او را به دلیل گناه مجازات کرده است. با این حال مردم باید توبه می‌کنند. وقتی انسان توبه کرد، خداوند او را دوباره نعمت می‌بخشد. کتاب ایوب با این تفکر منطقی مغایرت دارد. با داستان ایوب کار خدا بسیار متفاوت به نظر می‌رسد. ایوب یک انسان عادلانه است. در آن زمان خدا به پایین نگاه می‌کند و هیچ کس به اندازه صالح ایوب را پیدا نکرد. اما او سرنوشته بدی تجربه کرد. از اول، گله‌ها و اموالش را از دست می‌دهد. سپس تمام خانواده اش توسط رعد و برق نابود شد. در نهایت آن بدی را حتی در بدن خود بود. تنها کسی که مانده بود همسرش بود. و این شخص فقط به این دلیل ایماندا تا باید رنج و بدبختی او را بدتر کند. در این بدبختی همسرش نیز او را تحریک کند تا خدا را نفرین کند و آرزوی مرگ کند. به همین ترتیب، دوستانی که در کنار او قرار می‌گیرند گفتند: سخنان آنها به خوبی فکر می‌شود و از فهم جهان در آن زمان کاملان درست بود. هر درد دلیلی دارد." از آنجا که خدا هرگز اجازه نمی‌دهد یک مرد عادل بدون هیچ دلیل رنج ببرد. بنابراین شما باید خودتان را برای بدبختی خود سرزنش کنید. بسیاری از واژه‌هایی که با زبان شناختی مذهبی صحبت می‌کنند، اما به خدا نگفته‌اند، به نظر ما بسیار مشکوک و سوال برانگیز هستند. این به این دلیل است که از طریق آن زندگی نمی‌کند و حقیقت ندارد. حتی حقیقت که در نماز رنج نمی‌برد، این حقیقت بی‌رحم است. و این دلیل هم بدون خواسته خداست. در برابر استدلال دوستانش، یوب تأیید می‌کند که نمی‌توان خدا را درک کرد: "اگر خدا در شمال کار کند، من او را نمی‌بینم. اگر او در جنوب پنهان شده باشد، من او را نمی‌بینم... "سخنان یوب منطقی نیست. دوستان او می‌خواستند نعمت‌ها و لعنت‌ها را مستقیماً از عمل انسان به دست آوردند، در عوض، ایوب ا فناپذیری خدا اور دارد. بنابراین عمل او بسیار نزدیکتر به واقعیت زندگی خودمان است:

حتی اگر ما چیزی بیشتر از ایوب از دست ندادیم اما می توانیم شرایط ایوب را تصور کنیم. از آنجا که همه ما باید چیزی را از دست بدهیم. چه کسی می تواند خوشحال باشد اگر شما چیزی را که دوست دارید از دست دهید؟ اگر من رانندگی بیش از حد سریع کنم باید بلیط را پرداخت کنم، یا اگر کسی دوچرخه را از من دزدیده باشد، من نمیتونم خدا را تشکر گویم از این شرایط خوب. پس من معمولاً از شکنجه های فوق العاده ای که خداوند به من داده است تشکر می کنم. بله، ممکن است که ما بیشتر از یک دوچرخه و چند یورو از دست دهیم. تجربه از دست دادن است که ما را شکست خورده کرده است. در برخی موارد همه ما این را باید می گیریم: یک فرد که باید به طور ناگهانی و بدون هیچ دلیلی بمیرد. یکی دیگر از کارهای بی رحمانه بدون هیچ دلیلی مرخصی بود. یا دوستان که عمیقاً شما را ناامید می کنند. و بیشتر از همه این است، اگر زندگی هم از دست بدهیم. پیام دکتر که گفت همه چیز به پایان می رسد، همه چیزهایی که من در زندگی داشتم، از بین رفته است، زیرا من و زندگی ام باید متوقف شویم. به هر حال، همه ما تجربه کرده ایم چنین اخبار بد. به هر حال، همه ما می دانیم که اخبار بد را دوباره می بینیم. در نهایت ما انسان ها بازنده های بزرگ هستیم. ما نمی توانیم در زندگی پیروز شویم. ما زندگی می کنیم، بنابراین می توانیم بمیریم. و بعد احساس نیاز و دعا نمی کنیم. حتی در این صورت، اگر ما احتیاج زیادی به دعا داشته باشیم، به نتیجه نخواهد رسید. ما حتی یک دعای "پدراسمانی ما" را نمی خوانیم. و به همین وضعیت یوب بود. در میان رنج هیچ تسلی وجود نداشت. فقط به این جمله رسیدیم که خدا دست نیافتنی است.

اما افکار و گفتگو ایوب از لحاظ الهی درست نیست گفتگو با خدا باقی می ماند "و به همین دلیل ایمان باقی می ماند. به همین دلیل ایمان ایوب باقی مانده است در همان زمان که او از خدا شکست خورده است. و این چیزی شگفت انگیز در تاریخ ایوب است. در زندگی ایوب، ما فردی را ببینیم که زندگی اش هیچ معنایی ندارد. و در عین حال یک ایمان بی دلیل و ماندگار به وجود می آید. ایمان حتی اگر ایوب بخواد ایمان را رد کند، ایمان باقی خواهد ماند. و ثابت می کند که ایمان واقعی است. این ایمان، ایمان خردمندانه

ای است که عیسی از آن سخن می گوید. در پایین تنها خدا باقی مانده است... و ارزشمند است، چه شگفت انگیز است. ایمان پس از آن تجربه عمیق، بسیار روشن است. و همین ایمان می تواند همه کسانی که ببینند روشن کند. سوال این است: چه اتفاقی می افتد؟ ممکن است که این داستان متوقف شود که خدا باعث می شود من شکایت کنم و سپس زندگی انسان تمام شده بود. در کتاب مقدس همیشه آن را می بینیم. خداوند مردم را تنها نمی گذارد. او به آنها اجازه نمی دهد تا ابد رنج ببرند و هیچ معنی ای در زندگی ندارند. در قربانی اسحاق، ما آن را می بینیم. خداوند مدت زیادی طول داد. و پس از آن وارد و اسحاق را برای یک گوسفند راهنمایی می کند. در نهایت در زندگی ایوب همینجوری وارد شد. ایوب در امتحانش به پایان می رسد و او می تواند همه چیز را که او از دست داده است، دوباره به دست آورد. او حتی بیشتر از قبل به دست آورد. فقط یک نفر در کتاب مقدس متفاوت است. این شخص عیسی مسیح نامیده می شود. عیسی مسیح همه چیز را از دست می دهد. اما او بر روی صلیب از خدا می پرسد: «خدای من، خدای من چرا من را ترک کردی؟» اما او نتوانست نجات را تجربه کند. مرگ آشکار را تجربه کند. او واقعا باید همه چیز را از دست بدهد و خودش را رنج دهد. هیچ فرشتگان از آسمان نمی آید و او را از صلیب نجات نمی دهد. نه، او واقعا رنج میبرد... تا مرگ. فقط یک تفاوت در مرگ

خداوند ما عیسی مسیح است. از اول تا آخر بر روی صلیب نوشته شده است: "برای ما!" عیسی مسیح این کار را برای اثبات تمام جهان، که او یک قهرمان هست. او این کار را برای ما انجام داد. او اجازه داد که برای ما سوراخ شود برای ما رنج صلیب به خود گرفته است. و در نهایت، او نیز پس از مرگ در ما ایستاده است. البته ما همیشه دلیل برای شکایت یا سرخوردگی داریم اما در همه چیز ما همیشه می دانیم که یک فرد کاملاً مشترک با ما است و به طور کامل توسط طرف ما است.

البته همیشه دلایلی برای شکایت یا سرزنش خواهیم داشت. همیشه مواقعی وجود خواهد داشت که من عمل خدا را نفهمم. ایوب برای من یک سرمشق است. او یک سرمشق است زیرا او خدا را از دست نداد. در بزرگترین رنج، او فریاد می زند: "من می دانم که نجات دهنده من زنده است!" ایوب این ایمان بی بدیل به خدا را به ما نشان داده است. سرانجام عیسی آن را در حال مرگ برای ما ثابت کرد. و خدا وفاداری خود را در نور مردگان روشن کرد. و عیسی را بیدار کرد. به همین دلیل دیگر نمی توانم مرا ترساند! حتی اگر بدترین اتفاق بیفتد. آمین.